



درآمدی بر جریان شناسی و علل واگرایی دولت‌ها


عباس پیشاشسته

روزنامه‌نگار

درگفت‌وگو با دکتر علیرضا شجاعی زند، دانشیار و عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت‌مدرس، به «بررسی نسبت نظام و دولت‌ها در تجربه جمهوری اسلامی» پرداخته‌ایم که از نظر می‌گذرانید.

به‌نظر می‌رسد ناهمسویی سیاست‌ها در دولت‌های مختلف پس از انقلاب، به نوعی منجر به بی‌ثباتی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و… شده و از این حیث گویی هر چندسال یکبار رویکرد اداره کشور به کلی تغییر می‌کند و این امر باعث تحمیل هزینه‌های گزاف به کشور و مردم می‌شود؛ این نکته چقدر در ایجاد مشکلات کنونی امروز موثر بوده است؟

پیش‌فرض شما در سوال این است که تغییر سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها به تبع تغییر دولت‌ها در کشور ما، بیش از اندازه بوده یا لاقبل بیشتر از جوامع دیگر است. سخن ظاهرآ درستی است و مخالفتی هم با آن ندارم. از این مدعا به فرض آن که صائب باشد، می‌توان دو برداشت متفاوت به‌دست داد: یک وجود و بقای بی‌ثباتی است در ایران و دوم اینکه با یک جامعه زنده روبه‌رو هستیم. من با دومی بیشتر موافقم و معتقدم هم نشانه‌پویایی و سرزندگی جامعه‌ایران است و هم‌مبین‌بنیان‌های مستحکم آن، چراکه اگر جز این بود نمی‌توانست دربرابر این همه تلاطمات و فرازوفرودهای ناشی از تغییر دولت‌ها-که بعضا در حد یک شبه‌انقلاب ظاهر شده‌اند- همچنان استوار و پابرجا بماند. به‌علاوه نشانگر هاضمه بزرگ و ظرفیت بالای نظام حاکم است که توانسته این میزان از تنوع و تخالف میان جریان‌های متعدد فکری - سیاسی را در درون خود بپذیرد و میدان دهد. درک و تبیین چرایی ظهور و ماندگاری این پدیده، صرف‌نظر از آنکه موجب نگرانی باشد یا خرسندی، البته کار لازمی است و کمک می‌کند تا از نتایج مفید آن بهتر استفاده شود و از آثار مخرب آن هم جلوگیری به‌عمل آید.

عادت و دآب‌بنده در هر تحلیل و تبیینی، تجزیه و تفکیک تاحد ممکن عناصر متشکله آن پدیده است و انجام برخی افزارات مفهومی در ابتدای کار. با اینکه غرض شما یک گفت‌وگوی ساده و معمول روزنامه‌ای است و خیلی حوصله و مجال برای چنین دورخیزی را ندارد، معتقدم لاقل در این بحث‌گریزی از آن نیست. سوال شما ناظر به تغییر دولت‌ها بود و تغییراتی که پدید می‌آورند. به‌نظرم لازم است به دیگر عناصر دخیل در این ماجرا هم توجه کنیم تا بشود بحث را با مشارکت تمامی طرف‌های آن دنبال کرد. ما در این ماجرا به‌لحاظ ساختاری با سه مقوله «نظام»، «حاکمیت» و «دولت»-به‌معنای خاص و محدود آن، یعنی قوه مجریه- مواجه هستیم. اینها طرف‌های اصلی تعیین‌کننده و تأثیرگذار در ایران و در هر کشوری هستند. مردم، تشکل‌های مدنی، احزاب، جریانات فکری سیاسی و طرف‌های خارجی با اینکه سهم شایان توجهی در شدت و کثرت تغییر و تحولات دارند، عجلاتا از بحث ما بی‌روند و اگر مجال شد، در جای مناسب آن به سراغ‌شان خواهیم رفت. مساله شما هم ظاهرا از مجادله‌ای برخاسته که این روزها و به تبع سخت شدن اوضاع و عدم تحقق شعارها و وعده‌ها در گرفته‌است. رایج‌ترین واکنش در چنین شرایطی، همین قبیل فراقفنی‌ها است و تردیدآفکنی بر سر اختیار و مسئولیت کارگزاران و متصدیان امور که شاهدش هستیم. اگر اجازه بفرمایید تصویری سریع از این عناصر متشکله و کارگزاران رسمی تغییر ارائه کنم تا مقدمات لازم برای پاسخ به سوال شما فراهم آید.

مواقفم و مساله مهمی است که برای هریک از این عناصر متشکله، چه وزنی می‌توان قائل شد؟

منظور از «نظام»، اگر بخواهیم آن‌را به‌نحو عینی و ملموس‌تری معرفی کنیم، همه آن چیزی است که در قانون اساسی کشور آمده‌است. عناصر اصلی و مقوم این منظومه حقوقی پایه، اولاً جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک مستتر در آن است و ثانیاً ساختار قدرت و روابط حاکمیت که منبعث و هماهنگ با همان اولی‌است. منظور از «حاکمیت» هم همین قوای سه‌گانه رایج است به‌اضافه رکن خاصی به‌نام ولایت‌فقیه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و آن را از مدل‌های رایج دیگر کشورها متمایز ساخته‌است. «دولت» هم همان قوه‌مجریه‌ای است که مورد اشاره و پرسش شما بود. با اینکه این تمایزات، روشن و آشکارند و بسیار هم شناخته‌شده، اما تمایلاتی وجود دارد، خصوصاً در ایران که به‌هم‌خلط و آمیخته شوند. این به‌جز سهل‌انگاری‌های مفهومی و تسامحات شایعی است که در کاربردهای عمومی پدید می‌آید و ممکن است دچارش باشیم. اجازه دهید به‌منظور روشن‌تر شدن تمایزات میان آنها، از برخی مفاهیم مطرح در فضای فکری سیاسی کشور کمک بگیریم. به این دوتایی‌ها توجه کنید: «آرمان اقتضا»؛ «رویکرد و عملکرد»؛ «مشروعیت و کارآمدی». این فهرست باز است و می‌شود باز هم بدان افزود و مقایسه را تفصیل داد؛ ما اما به همین موارد اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم طرف‌های نخست دوتایی‌های مذکور، معرف‌های نظام هستند و طرف‌های دوم، معرف‌های حاکمیت‌بمافیهِ دولت، بنابراین در مقام تعریف نظام می‌شود گفت جایگاه طرح و تعقیب آرمان‌ها در تعیین جهت و اتخاذ رویکردهای ایدئولوژیک است و محلل رصد و ارزیابی مشروعیت. نظام بنابراین معنا و جایگاهی متمایز از حاکمیت و دولت پیدا می‌کند که مسئول رعایت ملاحظات اقتصادی است و معطوف به اداره و اجرا و محمول طرح مساله کارآمدی. این تبصره را هم باید افزود که نسبت میان طرفین دوتایی، همچنان

اندیشه

در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با علیرضا شجاعی زند مطرح شد



هر دولت هم وضع و موضع یکسانی از این حیث نداشته است. پس باید احتیاط کرد، [این توصیه به احتیاط را] بیشتر به خودم می‌گویم؛ تا بحث به بیراهه نرود و هلاک نشود. شاید بفرمایید که اساساً چرا باید چنین باب پرخمصه‌ای را گشود؛ چه کمکی می‌کند و به چه چیزی قرار است کمک کند؟ عرض می‌کنم چون

«واقعیت» دارد و با چشم بستن و تغافل هم از بین نمی‌رود. همین نامه‌آخری که یکی از روحانیون شاخص اصلاح‌طلب [سیدمحمد موسوی خوئینی] منتشر کرد، مصداق بارزی است از ایستادن بر همین گسلی که نخواستیم‌ایم یا نمی‌خواهیم ببینیم. آنچه در این نامه آمده، آگاهانه یا بدون‌امعان، به چیزی فراتر از معارضه با رقبای انتخاباتی یا مقابله‌جویی‌های میان قوا اشاره دارد.

حتی به فراتر از رودرویی با رهبری رفته و متعرض نظام شده است. ظاهر مدعا و اعتراض، همین مخدوش شدن اختیارات و مسئولیت‌ها است. خطاب و عتاب نامه هم به رهبری است و در مقام میراساختن دولت‌ها و خصوصاً دولت مستقر از مسئولیت اوضاعی که در آن هستیم افاده شده‌است. عمدتاً هم بر تعارضات حاکمیتی بخش‌های انتخابی با رهبری انگشت‌گذارده‌است؛ اما به اعتقاد بنده مصداق روشنی است از رسیدن به تعارض با‌نظام. حرف ناگفته و سطرهای نانوشته این نامه هم این است که چرا رهبری و دیگر ارکان حاکمیت دست دولت منتخب و مستقر را ز نمی‌گذارند تا اصول مقوم نظام را زیر پا بگذارد. اینکه راهبرد مورد ادعای دولت در عمل چه توفیقی به‌دست آورده و درصورت باز گذاردن بیش از این، چه گلی به سر ملت و کشور خواهد زد، یک بحث ثانویه است و برخی هم به‌سراغ محاجه بر سر آن رفته‌اند. بحث مهم‌تر اما اینجاست که در این نامه هیچ معانی به تمایز میان «دولت» و «حاکمیت» و «نظام» و ماهیت و جایگاه متفاوت تغییر» است. اگر شعارهای انتخاباتی یکی دو دهه اخیر در کشورهای مختلف را بررسی کنید، می‌بینید که یکی از عناوین پرتکرار آنها همین «تغییر» بوده‌است. علت را هم باید اولاد ذات دموکراسی جست و ثانیاً در بی‌قراری و تنوع‌طلبی که مدرنیته با خود به ارمغان آورده‌است. درواقع این تقاضای فرایزنده تغییر ازسوی مردم است که کاندیدها را وامی‌دارد تا برای عقب‌نماندن از رقبا، بدان پاسخ گویند و هربار هم بر کمیت و کیفیت و دامنه و نوعیت آن بیفزایند. هیجان رقابت و مسابقه برای جلب‌نظر و کسب آرای بیشتر ممکن است ایشان را به‌تدریج، به عدول از اصول و عبور از مرزهای نظام هم بکشاند. دموکراسی و تعیین‌کننده‌شدن صندوق آرای کشور را به یک میدان بزرگ مسابقه بدل ساخته‌است؛ نه برای کسب و بذل خیرات و افزودن بر خیر همگانی، بلکه برای پیروزی در انتخابات و تصاحب هرچه بیشتر کرسی‌ها.

حال اگر پای طرف‌های خارجی و گفتمان غالب جهانی را هم به‌میان آورید، سمت‌وسویی پیدا می‌کند که غایتش تشدید بیش از پیش تعارضات درونی است.

بگذارید همین‌جا به عوامل ایدئولوژیک بروز و تشدید این تعارض هم اشاره کنم و در حین آن به سوال شما درباره دولت‌ها هم جواب دهم. رُوسای جمهور ما اغلب‌شان انقلابی بوده‌اند. نه به‌معنای موردانتظار ما و مورد تأکید حضرت آقا؛ بلکه به معنایی که در فوق اشاره کردم. بدین معنا که در درون یک نظام تثبیت‌شده و «اهل خاصه» در جمهوری اسلامی. قصد صرفاً نشان دادن مصداقی بود از این قبیل تمایلات واگرایانه. شما برای مصداق معارضه‌جویی دولتی‌ها، می‌توانید سراغ عتاب‌های شداد و غلاظی بروید که رئیس همین دولت خیلی پیش‌تر به نظام وارد کرد. رئیس جمهور محترم ازطریق آن حملات و در یک پروسه هفت، هشت ساله تصویری از خود ارائه کرده که حاوی همین مضامینی است که در نامه و افاضات این روزهای برخی از سیاسیون همواره معترض و طلیکار آمده‌است. چه‌کسی است که نفهمد نامه مذکور در دفاع از روحانی نگاشته شده‌است. نه روحانی در مقام رئیس دولت جمهوری اسلامی، بلکه در موقعیت کسی که از خود قابلیت‌های مقابله با نظام از درون نظام را نشان داده‌است. وقتی می‌گویم مقابله با نظام، منظوم دقیقاً مقابله با تشخص‌های ساختاری و ایدئولوژیک آن است. چون می‌شود روزی چندبار با پرچم این نظام عکس گرفت و عکس آن عمل کرد. چندبار این رئیس جمهور به‌بازی دوگانه «انتصابی/انتخابی» وارد شده و آرای خود را به رخ دیگر ارکان حاکمیت کشیده‌است؟ چندبار این رئیس جمهور بحث رفتارندوم را بی‌آنکه مسئولیت

ویژه‌ای در کلید زدن آن داشته باشد، پیش کشیده‌است؟ چندبار از گذشته این نظام ابراز انقطاع کرده و تبری جسته‌است؟ چندبار از قبول مسئولیت تصمیمات غلط و ناتوانی‌های دولت خویش شانه خالی کرده تا نظام و دیگر ارکان حاکمیت تاوان آن را بدهند؟ چندبار نظام را دربرابر دشمنان بنیادی آن خلع سلاح کرده و علامت‌های ضعف و درماندگی نشان داده و از مذاکره با هرکس و «توافق به هر قیمت» سخن گفته‌است؟ اینها فراتر از مطالبه و استفاده حداکثری از اختیارات برای ایجاد تغییر است که حق قانونی هر رئیس‌جمهوری بوده و فراتر از تلاش برای از میدان به‌در کردن رقبای سیاسی از صحنه‌های داخلی است و فراتر از کشمکش‌های رایج میان قوا است و فراتر از گردن‌فرازی در مقابل ولایت فقیه. همه آنها هست و بیشتر از آنهاست. همین روحیه و رویکرد بوده‌است که بسیاری را با انگیزه‌های متفاوت، به‌سوی ایشان جلب کرد و اکنون با آنچه روی دست‌شان گذارده، جملگی شاکی و طلبکار شده‌اند. نه طلبکار او؛ طلبکار نظام. این نامه درواقع، «انشای» آقای روحانی است در وقت «حساب»؛ حتی اگر روحانی نوشته‌باشد و مثل ما صبح جمعه از آن خبردار شده‌باشد.

درباره دولت‌های قبل هم آیا این پدیده دیده شده‌است؟ اگر دیده شده و به تکرار رسیده، آیا نشانگر وجود نقص و ایرادی در ساختار حکومتی ما نیست؟

بله، دیده شده و مکرر هم هست. پاسخش را هم پیش‌تر عرض کردم و گفتم به‌جز عوامل مشترک، عوامل خاص‌تری در ایران دارد که به این تمایل در دولتمردان دامن می‌زند. بگذارید یک عامل دیگر را هم اضافه‌کنم که عمومیت هم دارد و آن «مطلوبیت تغییر» است. اگر شعارهای انتخاباتی یکی دو دهه اخیر در کشورهای مختلف را بررسی کنید، می‌بینید که یکی از عناوین پرتکرار آنها همین «تغییر» بوده‌است. علت را هم باید اولاد ذات دموکراسی جست و ثانیاً در بی‌قراری و تنوع‌طلبی که مدرنیته با خود به ارمغان آورده‌است. درواقع این تقاضای فرایزنده تغییر ازسوی مردم است که کاندیدها را وامی‌دارد تا برای عقب‌نماندن از رقبا، بدان پاسخ گویند و هربار هم بر کمیت و کیفیت و دامنه و نوعیت آن بیفزایند. هیجان رقابت و مسابقه برای جلب‌نظر و کسب آرای بیشتر ممکن است ایشان را به‌تدریج، به عدول از اصول و عبور از مرزهای نظام هم بکشاند. دموکراسی و تعیین‌کننده‌شدن صندوق آرای کشور را به یک میدان بزرگ مسابقه بدل ساخته‌است؛ نه برای کسب و بذل خیرات و افزودن بر خیر همگانی، بلکه برای پیروزی در انتخابات و تصاحب هرچه بیشتر کرسی‌ها.

حال اگر پای طرف‌های خارجی و گفتمان غالب جهانی را هم به‌میان آورید، سمت‌وسویی پیدا می‌کند که غایتش تشدید بیش از پیش تعارضات درونی است. بگذارید همین‌جا به عوامل ایدئولوژیک بروز و تشدید این تعارض هم اشاره کنم و در حین آن به سوال شما درباره دولت‌ها هم جواب دهم. رُوسای جمهور ما اغلب‌شان انقلابی بوده‌اند. نه به‌معنای موردانتظار ما و مورد تأکید حضرت آقا؛ بلکه به معنایی که در فوق اشاره کردم. بدین معنا که در درون یک نظام تثبیت‌شده و «اهل خاصه» در جمهوری اسلامی. قصد صرفاً نشان دادن مصداقی بود از این قبیل تمایلات واگرایانه. شما برای مصداق معارضه‌جویی دولتی‌ها، می‌توانید سراغ عتاب‌های شداد و غلاظی بروید که رئیس همین دولت خیلی پیش‌تر به نظام وارد کرد. رئیس جمهور محترم ازطریق آن حملات و در یک پروسه هفت، هشت ساله تصویری از خود ارائه کرده که حاوی همین مضامینی است که در نامه و افاضات این روزهای برخی از سیاسیون همواره معترض و طلیکار آمده‌است. چه‌کسی است که نفهمد نامه مذکور در دفاع از روحانی نگاشته شده‌است. نه روحانی در مقام رئیس دولت جمهوری اسلامی، بلکه در موقعیت کسی که از خود قابلیت‌های مقابله با نظام از درون نظام را نشان داده‌است. وقتی می‌گویم مقابله با نظام، منظوم دقیقاً مقابله با تشخص‌های ساختاری و ایدئولوژیک آن است. چون می‌شود روزی چندبار با پرچم این نظام عکس گرفت و عکس آن عمل کرد. چندبار این رئیس جمهور به‌بازی دوگانه «انتصابی/انتخابی» وارد شده و آرای خود را به رخ دیگر ارکان حاکمیت کشیده‌است؟ چندبار این رئیس جمهور بحث رفتارندوم را بی‌آنکه مسئولیت

@farhikhtegandaily

📺📻📰

فرهیختگان

WWW.FDN.IR

همین رویکرد را می‌توان در دولت‌های اصلاحات و اعتدال دید. دولت احمدی‌نژاد اساساً یک پدیده متفاوت است. با اینکه در دوره‌دومش به‌چالش‌های عدیده‌ای با دیگر ارکان حاکمیت رسید و استعداد دچار شدن به چالش با نظام را هم داشت، اما نباید و نمی‌شود آن را ظلّ عامل ایدئولوژیک تحلیل کرد. آن دولت از این حیث مثل رأسش، بیشتر دچار بلاتکلیفی و آشفتگی بوده‌است تا چیز دیگر.

شما همه را از دم تیغ تحلیل گذرانده‌اید و هیچ دولتی را مصون نگذاشتید. پس چطور نظام تا همین مرحله هم پیش آمده؛ در حالی که از بیرون و درون همه علیه آن بوده‌اند؟ این بحث مجال موسعی می‌طلبد تا حقیش ادا شود و از بدفهمی‌های احتمالی آن جلوگیری شود. هر دوره از مسئولیت این دولت‌ها، به‌جز دولت‌های اول و دوم و سوم، هشت‌سال به درازا کشیده‌است و منطفاً هم نمی‌شود و نباید برای همه آن هشت‌سال و همه سیاست‌ها و برنامه‌های اعلام‌شده و پیاده‌شده آنها حکم واحدی صادر کرد. این قبیل تحلیل‌ها معمولاً بر صیغه غالب آنها استوار است و از همین‌رو هم یافتن موارد ابطال‌کننده ادعای ما کار چندان دشواری نیست. غرض بنده هم در اینجا خیلی به‌دست‌دادن یک قضاوت قاطع و غیرقابل‌نقض درباره این دولت‌ها نیست. ما در اینجا بیشتر به‌دنبال نشان دادن مصادیقی از واگرایی‌های صورت‌گرفته نسبت‌به تشخص‌های ساختاری و ایدئولوژیکی نظام در ادوار مختلف هستیم که در برخی از ادوار بیشتر و در برخی کمتر بوده‌است. همین واگرایی‌ها در برخی ناشی از اقتضات و ناتوانی بوده و در برخی ناشی از تغافل و بی‌میلانی و در ادواری هم البته هدفمندآراده‌شده. تفاوت‌های این ادوار، اگر بررسی و مطالعه دقیق و همه‌جانبه‌ای صورت گیرد، نسبت به‌هم، البته معنادار است. این ادعا را هم می‌شود کرد که هرچه بدین‌سو آمده‌ایم این تعارضات و چالش‌ها تشدید شده و به یک مبادره و راهبرد کاملاً آگاهانه بدل شده‌است.

اگر مدعای شما درباره واقعیت تعارض دولت با نظام را با تبصره‌هایی که به آن می‌زنید بپذیریم. این سوال مطرح می‌شود که این روند تا کجا خواهد رفت و آیا راه‌حلی هم برای آن وجود دارد؟

غرض از کارهای و برحسسته‌سازی این‌موضوع، رسیدن‌به‌همین‌پرسش است که اولی‌این‌مساله-به‌فرض آنکه‌وجودداشته‌باشد-چیست. اهمیت اصلی طرح این مباحث در همین رسیدن به راه‌حل است، لذا خیلی هم مهم نیست که بر سر بود و نبود و کم‌وکیف این پدیده به‌مثابه واقعیت، به اتفاق نظر برسیم یا نرسیم. نه‌اینکه‌راه بررسی تاریخی و میدانی این مدعا و حصول اطمینان از بابت آن به روی ما بسته‌باشد، خبر. میسر و شدنی است. اما فعلاً نمی‌خواهم پشت آن متوقف بمانم؛ چون غرض ما در اینجا کاربردی است و آن نیز همین منوط و وابسته به اثبات پیشینی این مساله نیست. همین که بحث‌های ما موجب امان و بصیرت و هوشیاری بیشتری در این باب شود و به حساسیت و مراقبت‌های جدی‌تری نسبت‌به آنچه در سطوح کلان‌کشور در حال وقوع است منتهی‌شود، کفایت می‌کند. آنچه رخ داده‌است و آنچه تحلیل کردیم، اموری نادر و ادعاهای غربی نیستند. اگر به اقتضات نظام‌های ایدئولوژیک که در رستر و موقعیت‌های خلاف جریان قرار می‌گیرند، توجه داشته باشیم، احتمال وقوع‌شان را اذعان خواهیم کرد. اینها ترجمه آسیب‌های شایع وعارضه‌های طبیعی ودامن‌گیر این‌قبیل حکومت‌ها هستند. راه‌حل آنها هم در همین امان [نظر است اولاً و بازمانی و یادآوری مکرر تشخص‌های نظام استانی‌انیاورزده‌کردن محدودیت‌تخصصی و تعهدی است که در آوان انقلاب برای سپردن مسئولیت‌ها مطرح شد و خیلی زوده‌به‌فراموشی رفت. تعهدی هم که بر آن تأکید می‌شد، امر غریب و تکلیف‌دشواری نبود و اختصاص به کشور و نظام ما هم نداشت و ندارد. معنی ساده تعهد– به‌عنوان یکی از شروط اصلی سپردن مسئولیت‌ها-قبول داشتن پیشینی آن نظام از حیث مبانی و اهداف است. عرض کردم «قبول داشتن» و نگفتم «قبول کردن». چون تفاوت‌شان شایان است. چنین شرطی در باب هر سیستمی حتی کمپانی‌های بزرگ اقتصادی و مجموعه‌های بخش خصوصی، هم صادق‌است. در آنجا هم ترجیح می‌دهند مسئولیت‌آداره آن‌را به کسی بسپردند که فراتر از قبول کردن ضوابط، چارچوبه‌ها و اهداف و اصول آن‌را قبول داشته‌باشد. اینجاست که تفاوت‌های داشتن «التزام عملی» با «اعتقاد» به نظام برای تصاحب مسئولیت‌های کلیدی آن آشکار می‌شود و معلوم می‌شود چرا برخی اصرار داشته و دارند که حاکمیت را وادار کنند تا به همان اولی اکتفا کنند، و معلوم می‌شود چرا برخی از سیاسیونی که خود را درزمره جریانات داخل نظام هم تعریف می‌کنند، این قدر بر روی حذف‌وبی‌اثرسازی شورای نگهبان و نظارت استصوابی تأکید دارند و تلاش می‌کنند اصل آن‌ونه صرفاً عملکردش-را زیرسوال ببرند. این تلاش‌ها آیا معناوهدفی‌جز حذف سازوکارهای صیانتی نظام‌دارد و نتیجه‌ای جز استحاله‌یافروپاشی از درون‌به‌دنبال خواهدداشت؟ اسم‌هرگونه‌تلاش برای حفظان قواعد قانونی و سازوکارهای صیانتی را هم می‌گذارند «الساد سیاسی» و منظورشان این است که چرا نظام دربرابر راهبردهای مسالمت‌آمیز فروپاشی از خود مقاومت نشان می‌دهد و چرا نمی‌گذارد مخالفان با استفاده از اسب تروای دموکراسی وارد حاکمیت شوند و کنترل مراکز تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و اداره کشور را به‌دست بگیرند. کدام نظام سیاسی باثبات و مشروع و مقتدری از سراغ دارد و [یا] می‌توانید نشان دهید که اهرم‌های صیانتی خود را از کار انداخته‌باشد و کشورش را در معرض فریبکاری‌هایی از این‌دست قرار داده‌باشد. این یعنی گشودن راه دستیابی به مناصب کلیدی حکومت به‌روی نامعتقدان آن نظام، با اسم رمز دموکراسی. ظلم و خیانت دموکراسی‌خواهان به دموکراسی همین است که از این راهبرد پذیرفته‌شده و مقبول در اداره حکومت، برای فروپاشی نظام‌های سیاسی استفاده کرده‌اند و می‌کنند.